

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

دوکتور محمد اکبر یوسفی

۰۷ می ۲۰۱۲

باز هم در باره روشن فکر

و نقش اجتماعی، سیاسی و فرهنگی وی!

در این روز ها، باز چشم بیشتر به عناوینی خیره می گردد، که نویسندگان برجسته وطن ما، روی مفاهیم و اصطلاحات علمی، نظیر طرز تفکر و یا «ایدیولوژی» سیاسی، به خصوص طرز تفکر «چپ» و «راست» و حال در مورد نقش «قشر ها» و «طبقات اجتماعی» و به عبارت دیگر از «کنگوری های» مختلف اجتماعی، با خصوصیات، «کرکتر» و قسماً رسالت هریک از این گروپ های اجتماعی، من جمله «روشنفکران» نیز می نویسند. برخی از نوشته ها عاری از اشتباهات و یا احتمالاً فاقد نیات «عوامفریبی» هم نخواهد بود. از این که بسیاری از آنها، به زبان روان و شیرین دری نوشته اند، به نسبت علاقه خاصی که به تقویت این زبان ملی ما دارم، با علاقه، هر سطر را تا جایی که فرصت داشته باشم، با دقت مطالعه می نمایم.

برای این که مطمئن شوم که آیا در طول عمرم اصطلاح «روشن فکر» را درست فهمیده ام و یاخیر، می خواهم در باره آن مفهوم و یا اقلاً معادل آن، آنچه را تا به حال مطالعه نموده ام یا از نظر گذرانده و هم شنیده ام، با خوانندگان محترم در میان بگذارم. قبل از آن که کمی به تفصیل نظر خود را بیان دارم، متذکر می شوم که از دید اینجانب، همه «روشنفکران» کدام «کنگوری» اجتماعی مانند «گوسفند های «کلون» شده انگلیسی» نیستند، که در برابر امراض از مقاوت خاص برخوردار باشند و یا فقط یک مشخصه و خصوصیت واحد داشته باشند و درمناسبات اجتماعی و حقوقی، نسبت به اتباع دیگر، کدام امتیاز خاص برجسته و ممتاز داشته باشند. این به اصطلاح روشن فکر، از هر «طیف» اجتماعی که سر بلند کرده باشند و بدون تفاوت از این که دارای چه طرز دید سیاسی و اندیشه هستند، حق دارند، اظهار نظر نمایند و برای راه و اندیشه سیاسی که انتخاب نموده اند، از صف مردم خود، حمایت جذب نمایند. البته این عمل را بدون حرف من به پیش می برند. آنچه برای جامعه ما در حال حاضر اثرات منفی داشته می تواند، اینست که افراد معین، بدون آن که به مردم خود، معلومات و آگاهی در امر بیرون رفت، از این بحران تهیه نمایند، خلاف آن به مسائلی می چسبند که کشور را در یک «بحران دوامدار»

آگاهانه و نا آگاهانه در گیر نگه می دارند. در این رابطه می شود زیاد نوشت، ولی در جمله مفاهیمی که در این عنوان در نظر گرفته ام، در اینجا نمی گنجد.

بر خلاف «روشنفکران»، همانند سایر انسانها، دارای خصوصیات و استعداد ها و علایق مختلف بوده می توانند. فکر نمی کنم که به جز انسانهای خود خواه، دیگر انسانها، به خود صفت «روشنفکر» و یا «عالم» بدهند. اگر کسی را هم در یابیم، که به چنین فکر و اندیشه باشد، چقدر روشن فکر خواهد بود؟ آیا استعداد و سطح دانش او هم حدودی دارد؟ وقتی اگر به فعالیت های سیاسی به عنوان مثال، رو آورد، آیا ممکن است که در مقابل این به اصطلاح «روشنفکر» مردم و یا سیستم، «قالین سرخ تشریفاتی» هموار کنند؟ نه خیر، انسانهای عادی به عمل مثبت هر شخص می نگرند، بدون دیدن عمل کسی، به هیچ کس، نه کدام امتیاز می دهند و نه کدام بار اضافی به شانه دیگران می گذارند. مردم عوام ما در سه دهه، از روزگار «بدتر» شکایت دارند. در این کشور، به موقف ملی و نیرومندی خاص، نیازمندی دیده می شود، که از طرز دید و موقف «ماورای» حزبی به خاطر حفظ وطن، نمایندگی نماید. این به مفهوم آن نیست که به ضد «احزاب» قرار گیرد، بلکه با درک «واقعتهای جامعه ما، فضای سالم ایجاد گردد، که صدای هر کس شنیده شود، مانند کشور «متمدن» دیگر، تبادل نظرات و «مسابقه» آزاد و صلح آمیز، با احترام متقابل، مرد میدان باشد.

وقتی از اصطلاح «روشنفکر» در رابطه با استعداد های، جوامعی چون افغانستان، نام می بریم، لازم است، از توجه بیشتر کار بگیریم. در صف آنها هم، با وجود احتمال و داشتن تصور درست، به خاطر خدمت به اجتماع، جاه طلبان و «عوامفریبان» و غیره «کرکتر ها» هم وجود داشته می توانند. در مورد هر کس نظر به عملش باید قضاوت کرد، نه آن که معیار های معین اخلاقی، اجتماعی و غیره را به صورت عموم از نام «روشنفکر» انتظار داشت، یا در برابر «جرم» انجام یافته از جانب «روشنفکر» و «غیر روشن فکر» تفاوت قضاوت کرد. قبل از این که با اصل مفهوم در زبان ملی ما، یعنی به زبان دری تماس بگیرم، می خواهم روشن سازم که من از این کلمه، چه فهمیده ام. در طول عمر بیش از قریب پنجاه سال اخیر قسمت نسبتاً شعوری عمرم، اصطلاح «انتلیکچول» یا «انتلیکتول» («intellectual»)، به زبان انگلیسی و «انتلیکتویلر» (Intelliktuel) با رسم الخط المانی، که دارای معانی و مفاهیم متعدد بوده، در صف این مفاهیم «کیفی» در فرهنگ های زبان «فارسی»، که کلمه «روشنفکر» نیز شامل بوده است، مانند هر نو آموز در ذهن سپرده ام.

این که هموطنان ما، در نوشته های ایشان، «روشنفکر» را چگونه، در مقایسه با انسانهای دیگر «تفکیک» نموده، کدام درجه «کیفی» را به هر یک از «روشنفکران» مورد نظر ایشان، نسبت می دهند و یا این که به «روشنفکر» چه مکلفیت وضع می کنند، تصویری از همه ایشان در اختیار ندارم. این بازار «دلخواه» مفهوم سازی را کی ساخته است. آیا ما نویسندگان حق داریم، برای هر کس رهنمود بدهیم و ترشحات ذهنی خود را بفروشیم؟ آیا نزد همه ما، یک «روشنفکر» تا «روشنفکر دیگر» فرق دارد و یا خیر؟ آیا نزد همه ایشان که تا اکنون سخت مصروف نوشتن اند، مراحل مختلف انکشاف اجتماعی-اقتصادی، فرهنگی و غیره از اهمیت برخوردار است، یا خیر؟ اگر گاهی هم، علاقه نشان داده باشند، تا جامعه انسانی را بر مبنای معیار ها و شاخصهای معین تقسیم بندی نمایند، کدام طرق را به کار می برند. در این جهت به طور نمونه، پیروان نظرات و افکار «چپ»، به خصوص در قرون گذشته، اساسات ساختار و انکشاف تاریخی جامعه را بیشتر به اساس «ماتریالیسم تاریخی» و «ماتریالیسم دیالکتیک» مطالعه می نمودند. اگر امروز هم، چنان مطالعه کنند، حق دارند. اما در صف پیروان اندیشه های مقابل، حتی در صف «سلطنت طلبان» وقتی کلمه «طبقه»، «فیودال» و

«ارتجاع» و به خصوص کلمه «استثمار فرد از فرد» را بشنوند، چنان به خشم می آیند، که فوراً صحبت را قطع می نمایند. احتمال می رود که از زبان بعضی از چنین «روشنفکران» نام نهاد، زمانی همچو کلمات را شعار مانند، شنیده باشند، ولی در عمل از آنها، (از آنها) عمل نا درست دیده باشند.

با ایجاد دولت، در جامعه بشری، بعضاً تاریخ بشر را «تاریخ مبارزه طبقاتی» می دانند. عده ای هم هستند، که زندگی را «مبارزه» می دانند. بناءً، نباید فراموش کرد، که در جامعه بشری همه دارای یک نظر نیستند. خوب است که چنین بوده و است، در غیر آن علایم پیشرفت و ترقی را نمی توانستیم ببینیم. وقتی ما از «روشنفکر» نام می بریم، آیا در تحت این کلمه مفاهیم مترادف، همانند آنچه در تحت اصطلاح «انتیلیکچول» («intellectual»)، ثبت است، همچنان می اندیشیم؟ آیا یک شخص خودش خود را «روشنفکر» قلمداد می کند یا دیگران، در او چنین «کیفیت» را مشاهده می کنند؟

ممکن تعجب کنید و یا موافق نباشید، که من بدین طریق می خواهم، برداشت خود را روشن سازم. ممکن اشتباه کنم، پس امید اصلاح اشتباه خود را به کمک هموطنان دانشمند دارم. در یک فرهنگ، معانی کلمه «انتیلیکچول» («intellectual») را، چنین دریافتم: «عقلانی، ذهنی، فکری، معنوی، خردمند، هوشمند، دارای قوه فهم، فکر، روشنفکر، نا محسوس، (۵- به صورت جمع) طبقه روشن فکر جامعه، مردم هوشمند یا خیرمند، مردم با فکر، هوش، تصور، آدم خردمند، شخص با هوش، . . . ادامه داشت»

صرفنظر از آن که، بعضی از دانشمندان اجتماعی، به «روشنفکر» به عنوان «قشر» یاد می کنند و از طبقه یا طبقات تعاریف خاص دیگر خود را دارند، در مورد همه «ترمینولوژی» های «علمی» هم چنان، «فرهنگ ها» و «لیکسیکون» های کافی وجود دارد. این مربوط آنست، که هر یک ما از نگاه «فکر» و اندیشه، به اساس کدام طرز تفکر، یا با برداشت و تصمیم خود، تلاش درک حقیقت را در پیش می گیریم. جست و جوی دریافت حقیقت حق هر یک ماست، زیرا هر کدام ما فقط همین یک «ارگانیسم» زنده خود را داریم که هر ثانیه با خطرات روبه رو است. برای تأمین زمینه های حیاتی، به همبستگی اجتماعی و اعتماد متقابل و حق کنترول متقابل نیز نیاز داریم. از تفصیل در اینجا صرفنظر می نمایم.

قبل از آن که، تا حدی یکدیگر را درک نمایم، که «روشنفکر» کیست و «کتگوری» چنین انسانها، در جوامع مختلف به کدام درجه رشد و مهارت رسیده اند، از جانب دیگر در مناسبات اقتصادی اجتماعی، در بدل چه کار به طور ممکن دماغی، امرار حیات می نماید.

در جوامعی چون اروپا، و شمال امریکا، که در طی دو قرن اخیر از انکشافات علمی - تخنیکی خاصی برخوردار گردیده اند، تخصص در کار و تقسیم کار و تقسیم نعم مادی نیز، دست خوش مدارج عالی انکشاف و تغییر شکل گردیده است، این حالت، نیازمند آنست، تا مناسبات اجتماعی - اقتصادی و غیره روابط بین انسانها از ریشه جدیداً عیار گردد، که طبیعتاً کار ساده و هم کار یک جامعه و یا قدرت های محدود در زمان کوتاه و دلخواه بوده نمی تواند.

طوری که در فوق یاد آور گردیدم، توجه خواننده محترم را بدو مفهوم مبذول نمایم، که ممکن در استعمال روزمره مغالطه صورت گیرد:

یکی اصطلاح روشن فکر («انتیلیکچول» («intellectual»)، به زبان انگلیسی و «انتیلیکتویلر» (Intellihtueller) به زبان المانی) و دیگری فراست («انتیلیجنس» (intelligence) و یا «اتیلگنس» (Intelligenz).) است. در جوامع پیشرفته، یعنی وقتی «مدرنیزیشن» یاتجدد، با صنعتی شدن جامعه، به طور

سریع به پیش می رفت، در ترکیب اجتماعی این گروپ از «مغز» های جامعه، مقام خاص و با اهمیتی را در راه نشان دادن مسیر انکشاف لازمی و ضروری جوامع آنها، اشغال نمودند.

اولی به شخصی اطلاق می گردد که اغلباً بنابر تعلیم و آموزش و فعالیت های علمی و یا هنری، از سطح معین دانش برخوردار باشد. در همین منبع تذکر می دهند، که اغلباً اشتباه آمیز این اصطلاح را با «اکادمیک ها» به حیث کلمه مترادف یاد می کنند. با تکیه بر نظریه یک دانشمند، به نام «یوسیف یا جوسیف شومپتر» (Joseph Schumpeter) در بخش «سوسیولوژی» یا علوم اجتماعی، روشنفکر به شخصی گفته می شود، که از نوشتن و صحبت نمودن می داند، انتقاد از موضوعات رسمی و عامه را به زبان می آورد، که به قول تعریف کننده خارج از صلاحیت و ساحة نفوذ اوست. درجه موفقیت همچو شخص در قابلیت قانونی، اجتماع مربوطه و ارزش های اساسی عملی آن است. در قدم اول همچنان وابسته به «پوتنسیال» یا ظرفیت «مزاحمت» می داند. مفهوم دومی را بیشتر با ظرفیت های تخصصی، بهبود بخشنده زندگی ارتباط می دهند. به عبارت دیگر همچنان، کسانی را در این «کتگوری» شامل می دانند که اساسات و مقدمات «تئوریک» یا نظری دانش را پایگذاری می نمایند. بدین معنی که هر فرد بنابر تخصص و حاصل کار علمی آنها در این جمله محسوب می گردند. چنین شخص با داشتن «فراست» می تواند زمانی، «روشنفکر» یاد گردد، در صورتی که در رابطه با مسایل عامه و رسمی موضعگیری نماید.

طوری که در بالا نیز تذکر داده شده است، پیشرفت معین اقتصادی و اجتماعی، به «روشنفکر» در سیستم اجتماعی – اقتصادی، از ناحیه «دانش»، به طور مستقل، اجتماع مربوطه برای امرار حیاتش منبع عاید مساعد می سازد. در عین زمان با حیات عامه و نظم اجتماعی – حقوقی و غیره موقف انتقادی – اصلاحی می داشته باشد. طبیعتاً در «پروتیست های» اجتماعی نیز که خود بخواهد، سهم می گیرد.

بهتر بگوئیم، در بالا به سوال این که از چه مدرک زندگی می کنند؟ جواب داده شد. بیشتر استقلال در طرز دید از خود نشان می دهد. وقتی اگر داخل ارگان دولتی می گردد، این نقش و موقف او هم تغییر می یابد، بعد به عنوان متخصص در خدمت ارگان دولتی، همان سیستم سیاسی عمل خواهد کرد، از انتقاد گوشه گیری اختیار خواهد کرد. در جوامع پیشرفته و آگاه، که سطح تعلیمات عامه بلند است، شخصیت های انسانی، با امکانات مختلف، «مهارت کاری»، سطح علم و دانش دلخواه خود را، مطابق استعداد و میل خود، ارتقاء داده، در سیستم با ثبات اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، سیاسی و فرهنگی، حین ختم حد اقل تعلیم، در خدمت وطن و جامعه اش قرار می گیرند.

در پرنسپ این که یک انسان چه تعلیماتی را فرا گرفته است و احتمالاً در چه سطح و «کتگوری» روشنفکری قرار می گیرد، یکطرف «مدال» است. این که در فعالیت های اجتماعی – سیاسی، چه عمل مشخص را انجام می دهد، جهت دیگر «مدال» شمرده می شود.

تا اکنون، در سیستم های پیشرفته حقوقی و متمدن جهان، هیچ کسی بنا بر داشتن مفکوره محاکمه نشده است. فقط وقتی عملی انجام داده باشد، که تابع زمان و مکان است، خلاف قانون باشد، در هر جامعه بر حسب قوانین، از جانب محاکم مورد بر رسی و قضاوت قرار می گیرد. خوشبختانه در بسیاری از نقاط جهان، دوران و عصر تفتیش «عقاید» سپری شده است. حقوق اساسی و ابتدائی انسان، نظیر آزادی عقیده و بیان و هم چنان «کرامت انسان از تجاوز مصون است»، عمومیت کسب نموده است.

من یقین دارم که بسیاری از هموطنان ما که در جوامع پیشرفته به سر می برند، خود به چشم سر می بینند که در ساختار اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی این جوامع، به خصوص در دهه های اخیر تغییرات عظیم و سریع به وقوع پیوسته و می پیوندد. آنچه در شرایط حیاتی و کیفیت زندگی در این جوامع می توان مشاهده نمود، اینست، که سیستم اجتماعی این جوامع، استعداد های خاص «روشنفکری» را پرورش داده، زمینه حیات «خلاقیت» در کار آنها را، مشابه با سایر بخش های اقتصادی، تقویت می بخشند. در مشابهت با «هنرمندان» مختلف، که از طریق «جلب» هواداران «هنر» آنها، در محافل، راه زندگی را می یابند، در چنین جوامع، «روشنفکران» نیز راه های مستقل زندگی را به پیش می برند. در جوامعی چون افغانستان، به نسبت عوامل مختلف چنین حالت، به طور روشن دیده نمی شود.

آنچه با فعالیت های «سیاسی» ارتباط می گیرد، جوامعی وجود دارند که همه اتباع آن جوامع، مطابق قوانین آنها حق دارند، بنابر شرایط زندگی و سطح درک فردی خود، در فعالیت های اجتماعی - سیاسی سهم بگیرند. وقتی انسانها، اجازه تفکر آزاد را دارا اند، پس می شود که با کدام جنبش و اندیشه های سیاسی، که خود قادر به درک آن می شود، بپیوندند. ضرب المثلی است که می گوید، کسی که عملی را در پیش می گیرد، ممکن اشتباه کند، کسی که هیچ عملی انجام نمی دهد، اشتباه هم ندارد. حق اقدام به فعالیت های «آزاد و داوطلبانه» سیاسی، برای هیچ فردی استثناء وجود ندارد. اگر کسی، احتمالاً «شهرت» روشنفکری کسب نموده باشد، تا زمانی که خود نخواهد و تلاش فعالیت سیاسی ننماید، هیچ کس برایش صلاحیت رهبری یک جنبش را به زور نمی سپارد. بناءً همین که کسی، اگر با «مهارت» و یا نسبت «روشنفکری» قبلی، به فعالیت های سیاسی می پیوندد، از آن لحظه به بعد، او را باید، به حیث یک «فعال سیاسی» دانست. در صورت تخلف، مانند هر انسان دیگر، بر مبنای قانون می تواند و باید هم محاکمه گردد. انحلال و یا ممنوعیت فعالیت یک حزب در هر جامعه متفاوت، صورت می گیرد. در جوامع پیشرفته، انواع احزاب «چپ» و «راست»، «لیبرال» و «لیبرال نوین»، «دیموکرات» و «سوسیال دیموکرات»، احزاب «مذهبی» و «غیر مذهبی» و غیره وجود دارند. البته در این استدلال، کشور ها و جوامعی که در آن آزادی سیاسی وجود ندارد، در طرز دید فوق شامل نمی باشند.

آنچه مرا روزی یک مطلب، متعجب ساخت، آن بود که بر حسب تصادف، مانند هر یک ما، به یکی از «سایت ها»، برخوردیم. یک نویسنده افغان مجموعه ای از «مقالات» خود را به شکل «کتاب» تدوین نموده است. وقتی مقدمه را مرور نمودم، که به قول خودش، در «مهاجرت» نوشته و به ادعای ایشان، از یکی از کشورهای شمال اروپا، بیشتر نزدیک به «قطب شمال»، انکشافات سه دهه کشور را، تعقیب نمود است، فهرست مطالب را مرور نمودم. در این فهرست، عناوین زیادی را بحث بر انگیز یافتم، صرف نظر از این که، ممکن متن چیز دیگر باشد. از جمله تمام عناوین ایشان، در اینجا، می خواهم در قدم اول، عنوان: «تراژیدی نظامهای ایدئولوژیک در افغانستان» را مورد توجه قرار دهم، بدون این که روی یک کلمه هم از محتوای مطلب وقت را ضایع نمایم. زیرا از نظر من ترکیب کلمات در عنوان، درست نمی باشد.

در قدم اول به عرض می رسانم که در اینجا، در عنوان اصطلاح «ایدئولوژیک»، در همچو ترکیبی که به کار رفته است، می تواند، مغالطه ها و مغشوشیت های زیادی را به بار آورد، که گویا، مسؤول اساسی در «تراژیدی»ی که ایشان ارزیابی نموده اند، اصل مفهوم «ایدئولوژیک»، است. صرف نظر از آن که من با تلفظ از کلمات طرز نوشته «المانی» و یا انگلیسی، «ایدیولوژی» و یا «ایدیالوجی» و هم ممکن «ایدیالوژی»، شنیده ام، امید است، هدف ایشان هم از این کلمه Ideologie یا ideology بوده باشد. قبل از همه قضاوت من در باره

همچو مسایل، نحوهٔ اجراء شدهٔ یک عمل است، که تابع زمان و مکان و مجری با نوع جرم است، واحد بودن عمل مشخص قابل مغالطه نمی باشد. این که کس چه فکر می کند، در قدم اول مطرح نیست، فقط زمانی که عمل انجام شدهٔ او در مطابقت با آن مفکوره نشان دهد، قابل بحث است. در حالی که درک کامل مطابقت دادن نظر و عمل خیلی دشوار است، آگاهی لازم و تجربهٔ کافی می طلبد. به هر صورت نمی خواهیم روی شکل کلمه ذهن خوانندگان محترم را مصروف بسازم.

فرهنگهای بی شماری در زبانهای مختلف، معنی و مفهوم لفظی و تشریحی را، از دیدگاه های مختلف و موارد استعمال متنوع بیان داشته اند، «انترنیت» منبع مستقیم دسترسی، به این هدف بوده می تواند. توضیح مختصری که در یک متن به زبان المانی، پیش چشمان خود قرار داده ام، کلمه یا اصطلاح «ایدیولوژی» (Ideologie) را به مفهوم، علم مفکوره یا اصول نظری، یاد نموده، در همه زبانها، این کلمه را به دو بخش «پیشوند» و «پسوند» تجزیه نموده، برای استعمال درست آن، در همه زبانها، رهنمائی های لازم صورت گرفته است. در همین منبع علاوه بر مفهوم تذکر یافته، به مفهوم علم یا «تیوری» تصور و تجسم و هم ظهور و پدیده، نیز نام برده شده است. در مجموع این اصطلاح را همین توضیح دهنده، به دو مفهوم برجسته، موارد استعمال آن را بیان می دارد: اولاً در تحت نام مفهوم آزاد، که هرکس ممکن به زبان بیاورد، تحت کلمه «ایدیولوژی»، مجموعه «همه جنبش های سیاسی، گروپ های هم علاقه، احزاب، و هم طرح های مورد نظر در مجموع تصورات محتوای اهداف» را می شمارد و برای توضیح بیشتر، توصیه می نماید، تا مبحث، «ایدیولوژی سیاسی» نیز مطالعه شود. در یک فرهنگ انگلیسی – فارسی، «عباس آریانپور»، تألیف: «دکتر منوچهر آریانپور، استاد ادبیات انگلیسی در بوئنوتون میسوری»، چاپ سال ۱۹۶۷، ترجمهٔ کلمه ideology، درحالت اسم به معنای «مبحث افکار و آرزو های باطنی، [فلسفه]» و متعاقباً، چنین متن به چاپ رسیده است: «فرضیه ای که معتقد است افکار و تصورات صرفاً زائیدهٔ حواس و محسوسات است، بحث در تصورات مبحث فکریات، خیال، طرز تفکر، آرزو گرایی، نظر، ایدئولوژی، علم تصورات و اندیشه ها، مبحث خیالات، منظور، هدف.»

در قدم دوم خاصناً مفهومی را که «کارل مارکس» در تحت این کلمه، یا مفهوم «ایدیولوژی» ارائه داشته است، برجسته ساخته می نویسد، که «کارل مارکس»، توضیح خود را با «عمارتی شباهت می دهد که برای پوشش و توجیه مناسبات حقیقی قدرت، به کار می رود.» «مارکس» بنابر همین منبع از «روینا»، نام برده است. مفهوم «ایدیولوژی» را به اساس همین منبع، می نویسد که از جانب یک فیلسوف فرانسوی «انتونی لویی کلاوده دیستوت دی تریزی؟» (Antoine Louis Claude Destutt de Tracy) مهر خورده است. جامعهٔ بشری، «فیلسوفان» و متفکرین خلاق و بی شماری داشته است که هریک به نوبهٔ خود، خدمات ارزشمندی به بشریت انجام داده اند. آثار علمی آنها اگر «مهر چپ» و «مهر راست» خورده باشد، از اهمیت علمی آنها نمی کاهد. دراین جوامع «مناقشه» علمی از هر موقفی که باشد، صورت می گیرد بدون آن که به شخصیت کس صدمه زده شود.

«کارل مارکس» و فریدریش انگلز»، دو متفکر مشهور المانی، به عنوان مثال، با شرایط مختلف موقف های اجتماعی اقتصادی، آثار فکری را از خود به جا گذاشته اند، که باعث افتخار کشور خود و میلیون ها انسان در جهان گردیده اند. «مارکس» به طور نمونه، با موضعگیری انتقادی خود از «سیستم سرماییداری» که اثر ارزشناک «کپیتال» را با حمایت دوستش «انگلز» تحریر نمود، تا اکنون قریب یکصد و سی سال از مرگ وی، از جانب علمای سرمایه داری، نیز مورد مطالعه قرار می گیرد. این دو شخصیت هم، در جملهٔ «ایدیولوگ» های

«چپ» شناخته می شوند، ولی علاوه از آن که مجسمه های بزرگ آنها، در سراسر کشور آنها دیده می شود، همه ساله در مناسبت های مختلف از آنها تقدیر به عمل می آید. «کارل مارکس» به خاطر داشتن اندیشه، طرز تفکر و موقف سیاسی ضد قدرتهای حاکمه، تابعیت المانی را از دست داد، مجبور به فرار به سوی فرانسه شد. وقتی از آنجا هم او را اخراج نمودند، عازم لندن گردید. گفته می شود که در آنجا دفن است، در همان لندن سرمایه داری، قرار سماعی، به افتخارش «پارک» خاصی موجود است، که انسانها از سراسر جهان، در آنجا جمع می شوند و به تبادل افکار می پردازند.

اگر نویسنده این عنوان «تراژیدی نظامهای ایدئولوژیک در افغانستان» را طوری تعیین می نمود که هدف خود را، «بعضی از سیستم های سیاسی» و یا بعضی از «زمامدارانی که»، در عمل باعث ایجاد «تراژیدی ها» شده اند، افاده می نمود، می توانست، متن نوشته ایشان، توجه را به خود جلب کند. یک بار دیگر حضور خوانندگان به عرض می رسانم، که اگر این عنوان را با این ترکیب کلمات بپذیریم، پس می تواند، از آن چنین هم استنتاج گردد، که در افغانستان، باید حتماً، سیستم های «غیر ایدئولوژیک»، به طرز نوشته ایشان، هم وجود داشته بوده باشند، که مورد تأیید او بوده، منطقاً فاقد «ایدئولوژی» بوده باشند، که غیر از رژیم های مورد بحث او بوده باشد. فقط یک مثال را حضور خوانندگان محترم تقدیم می دارم: وقتی دولت افغانستان در سال ۱۷۴۷، تحت قیادت احمد شاه ابدالی تأسیس یافت که نام بابا را کمائی نمود، «ایدئولوژی» نداشت؟. وقتی ایدئولوژی داشت، ایجاد امپراتوری او یک تراژیدی ایدئولوژیک بود؟ مگر پیرو دین اسلام و معتقد به مذهب «حنفی» یا «سنی»، به حیث یک «جنرال نامدار در یک امپراتوری بیگانه»، شاعر و نویسنده نبود؟ بعد که در سرزمین افغانها دولت «پادشاهی» را اساس گذاشت و امپراتوری ایجاد کرد، آیا چه کسی گفته می تواند که این شخصیت بزرگ تاریخ «ایدئولوژی» نداشته بوده باشد. او همه چیز داشته است. شخصیت با استعداد، متمدن و سر لشکر شجاع بوده، نه بد گو و «پروپاگند چی» خود خواه که به قضاوت از دور، بدون «فکت» و «سند»، به خود حق دهد.

پان

۲۰۱۲/۰۴/۰۳